



می‌گیرد بدون کشف حجاب نمی‌توان به کشف جاذبه و عناصر جدول مندلیف و قوانین حاکم بر انبساط گازها و... سپس به توسعه یافتگی دست یافت! در تاریخ معاصر ما کم نبوده‌اند آدم‌هایی که تصور می‌کردند می‌توان با کراوات زدن به درک بهتری از قوانین کوانتومی رسید...

تمامی اینها در صورتی است که امروزه حتی به سختی می‌توان از خود موضوع توسعه یافتگی پرسش جدی و جدیدی مطرح کرد؛ و اگر هم مطرح شود، به سختی می‌توان توقع داشت از آن استقبال شود؛ زیرا عموم مخاطبان تصور می‌کنند به اندازه کافی در این مورد مطلب گفته‌اند و شنیده‌اند و ابهاماتی نیز اگر هنوز وجود دارد، اهمیت چندانی ندارند چون به هر حال کاملاً مشخص است که در زمینه علم و فناوری عقب مانده‌ایم و به هر قیمتی باید به توسعه یافتگی برسیم حتی اگر واقعاً معلوم نباشد منظورمان از توسعه یافتگی چیست! اینها به زبان ساده یعنی اینکه، باید تلاش فکری زیادی کرد برای شکل گرفتن این پرسش که: آیا اساساً ممکن است الگوهای مختلفی برای توسعه یافتگی وجود داشته باشند؟ یا مفهوم توسعه ثابت و مشخص است و فقط ممکن است به مسیرهای گوناگونی برای رسیدن به چنین مقصد روشنی فکر کرد؟ کاملاً بدیهی است که این دو پرسش چقدر می‌توانند با هم فرق داشته باشند. یک وقت مثلاً می‌دانیم یک شهر به اسم «مکه» بیشتر وجود ندارد و فقط ممکن است از مسیرها و جهات مختلفی به سمت آن حرکت کرد؛ اما یک وقت مثلاً مقصد و مقصودمان رفتن به یک هتل پنج ستاره است که ممکن است تعداد زیادی از آنها در یک شهر یا حتی در شهرهای مختلف وجود داشته باشد. با این حساب، آیا توسعه یافتگی یک جور قیله مشترک و مشخص است؟ یا اساساً ممکن است انواع مختلفی از آن وجود داشته باشد؟

همچنین در طول سال‌های اخیر، در مورد مهاجرت و پدیده‌ای تحت عنوان فرار مغزها مباحث بسیاری مطرح شده است. بی‌گمان کسی نمی‌تواند منکر اصل مطلب شود. مثلاً فارغ‌التحصیل شدن یک دانشجو در رشته‌های پزشکی و مهندسی گاهی صدها میلیون تومان هزینه دارد. (البته امروز می‌توان با توجه به نرخ تورم، حتی صحبت از

در این مدت نسبتاً طولانی، خدا می‌داند که چقدر فسفر مغزی ما ایرانی‌ها صرف اندیشیدن، نوشتن و گفت‌وگو از این موضوع شد؛ اما آیا با نتیجه‌گیری و جمع‌بندی خاصی همراه بود؟ متأسفانه پاسخ این سؤال منفی است؛ مثلاً کم نبوده‌اند و نیستند متفکرانی که مخصوصاً از موضع دینی و سنتی، نسبت به مدرنیته انتقادهای متعددی دارند؛ اما آیا از بین همین افراد کسی پیدا می‌شود که با اصل و کلیت توسعه یافتگی نیز مخالف باشد؟ این یعنی اینکه در خود موضوع توسعه یافتگی کمتر کسی تردید دارد و مواردی چون باورهای دینی و ملاحظات اخلاقی و فرهنگی و غیره، همه و همه باید خودشان را با آن هماهنگ کنند، وگرنه آن چیزی که مردود و حذف می‌شود قطعاً ضرورت توسعه یافتگی نیست بلکه هر چیزی است که در مقابل آن ایستاده باشد! کما اینکه شخصی چون رضاخان پهلوی نتیجه

”

اما اگر رشد فن آوری را فقط یکی از جنبه‌های مدرنیته فرض کنیم، این سوال پیش می‌آید که آیا لزوماً مدرنیته منجر به رشد فن آوری میشود؟ از طرف دیگر آیا میتوان ادعا کرد که مثلاً توسعه یافتگی صنعتی و رشد فن آوری بدون تفکر انتقادی و سکولاریته و غیره (که ادعا میشود با رینسانس آغاز و گسترش یافته اند) ممکن نیست؟

